

جایگاه عقلانیت در دین مسیح

مجتبی امامی*

چکیده

لازمه معقول بودن یا قابل فهم بودن یک آموزه یا اعتقاد دینی، وضوح و شفافیت آن است. بسیاری از الهی‌دانان و فیلسوفان دین در جهان مسیحیت به دنبال تحلیل معنا و مفاد آموزه‌هایی مانند «گناه ذاتی»، «تجسد»، «فدیه» و «مأوی گزیدن روح‌القدس در درون انسان» بوده‌اند، ولی در این راه توفیقی نیافته‌اند. ناسازگاری برخی اصول و آموزه‌های مسیحیت با معیارهای عقلی و نیز ناهمخوانی با آموزه‌های دیگر آن سنت، باعث خارج شدن بسیاری از اعتقادات بنیادین این دین از قلمرو عقل شده است که پذیرش این‌گونه معتقدات را تنها بر پایه ایمان قرار می‌دهد. در ساختار نجات‌شناسی مسیحی سه شخص اب، ابن و روح‌القدس به عنوان سه موجود الهی، بسیار مؤثر می‌باشند. درک صحیح از آموزه «تثلیث» نیز امری ناممکن است. مهم‌ترین دغدغه عالمان مسیحی در طول تاریخ مسیحیت نشان دادن سازگاری میان تثلیث و توحید بوده است که در این راه هرگز موفق نبوده‌اند. فرضیه این مقاله تنافی عقلانیت با آموزه‌های کنونی مسیحیت است.

واژگان کلیدی

تجسد، فدیه، نجات، گناه موروثی، گناه ذاتی و تثلیث.

E-mail: mojtaba@yahoo.com

* استادیار دانشگاه آزاد واحد تهران شمال.



مقدمه

الهی‌دانان مسیحی در طول تاریخ برای اثبات و دفاع از آموزه‌های دین مسیحیت، وضوح بخشیدن و یا معقول نشان دادن آنها بسیار تلاش نموده‌اند. هم چنین تمایل به وضوح، انگیزه بسیار مهمی برای بیشتر فیلسوفان دین که به دنبال دقت در معانی الفاظ و مفاهیم دینی بوده‌اند، محسوب گردیده است. در سال‌های اخیر آموزه‌هایی همچون: «تثلیث»، «تجسد»، «فدیه»، «مأوی گزیدن روح‌القدس در درون انسان» و... مورد توجه بیش از پیش فیلسوفان ذی‌نفوذ قرار گرفته است. اینان به دنبال اثبات فلسفی این آموزه‌ها نیستند، بلکه تنها به دنبال تحلیل معنا و مفاد آنها می‌باشند. آنان مانند سخن مشهور آنسلم که می‌گفت: «من نمی‌فهمم تا ایمان آورم، بلکه ایمان می‌آورم تا بفهمم»، آموزه‌هایی را که در دین، مهم و مورد توجه است مفروض و مسلم می‌انگارند.

از طرف دیگر یکی از دلایل مهم بروز «ایمان‌گرایی»^۱ در غرب، ناسازگاری برخی اصول و آموزه‌های مسیحیت با معیارهای عقلی می‌باشد؛ زیرا علی‌رغم تفسیرها و توجیهاات بسیاری که برای این آموزه‌ها صورت گرفته است، هیچ‌کدام نتوانسته‌اند تبیینی روشن و عقلانی از آنها ارائه دهند.

از دیدگاه کی‌پر کگور^۲ که ایمان‌گرایی عقل‌ستیز می‌باشد، نفس محال بودن مدعیات دینی، آنها را شایسته ایمان می‌سازد؛ زیرا ماهیت حقایق دینی با هر نوع اثبات عقلانی ناسازگار است. از نظر او اگر توانایی شناخت عینی خدا وجود داشته باشد، جایی برای ایمان نخواهد بود. (پترسون و...، ۱۳۷۶: ۸۰)

حتی توماس آکویناس^۳ نیز به عنوان یک چهره عقل‌گرا که در صدد عقلانی نمودن اصول و مبانی دین مسیحیت برآمد، بسیاری از اعتقادات بنیادین این دین را که متعلق ایمان است، از قلمرو عقل بیرون دانست. او پذیرش این‌گونه معتقدات را تنها بر پایه ایمان قرار می‌داد. (ژیلسون، ۱۳۷۵: ۵۷) او معتقد بود با آنکه برخی آموزه‌ها را نمی‌توان با عقل و



دلیل اثبات نمود، اما این به معنای مخالف عقل و خرد بودن آنها نیست. (Hick, Edwards(Ed), Vol.3: 163) هیک در تبیین ایمان و رابطه آن با عقل از دیدگاه آکویناس و از منظر مسیحیان کاتولیک و پروتستان چنین می‌گوید:

ایمان از باور قوی به قضایایی که دارای ماهیتی الهیاتی می‌باشند، تشکیل شده است؛ قضایایی که شخص نه می‌داند و نه می‌تواند صحت آن را بداند. دانستن در اینجا یا به معنای مشاهده مستقیم و یا به معنای قدرت بر اثبات یا دلایل قاطع نیست. در جایی که این امر ممکن باشد، دیگر جایی برای ایمان وجود ندارد. [متعلق] ایمان تنها آن چیزی است که فراتر از حوزه علم انسان قرار می‌گیرد و باید آن را پذیرفت و به آن ایمان و اعتماد داشت. (Hick, 1974: 12-14)

این مقاله، معقولیت آموزه‌های بنیادین و مؤثر در «نجات»^۴ مسیحی را نقد و بررسی می‌کند. به عبارت دیگر بررسی اصطلاحاتی که به عنوان آموزه‌های اساسی نجات‌شناسی به کار رفته است، مورد نقد و نظر خواهد بود. در این رویکرد نقدی تنها دو عامل اساسی مورد توجه است و از رویکردهای دیگر به دلیل اختصار صرف نظر می‌گردد:

۱. تمایل به وضوح و دقت در معانی و مفاهیم

مفاهیم و اصطلاحات و نیز تعاریفی که برای تبیین آموزه‌های دینی به کار رفته است، باید شفاف و فهم و دست‌یابی عقل به آن ممکن باشد، همچنین متناقض‌نما نباشد و تعریف صحیحی از اصطلاحات ارائه شده باشد. در این رویکرد، معقولیت به معنای اثبات یا تحکیم آموزه‌ها نیست، بلکه به این معنا است که بتوان مفهوم و مفاد آن را به طور صحیح ادراک و تصدیق نمود.

۲. بررسی سازگاری درون‌دینی نظریه

یک نظریه صرف نظر از صحت و سقم آن، آیا خود دارای انسجام درونی است؟ همین‌طور آیا با آموزه‌های دیگر آن سنت هم‌خوانی و سازگاری دارد یا ناسازگار است؟



بررسی نجات مسیحی و معقولیت آن

از نگاه مسیحیان هیچ آموزه اعتقادی به اهمیت آموزه «نجات» نیست. اساس دین مسیحیت رایج، اعلام ایمان به نجاتی است که عیسی مسیح برای بشریت به ارمغان آورده است. حقیقت نجات در مسیحیت رایج (به اختصار) عبارت است از:

انسان نخستین (آدم) با تمرد از فرمان خداوند، گرفتار گناه بزرگی شد. این گناه که با ذات او عجین و باعث رانده شدن وی از درگاه خدا شد، موجب گردید که او نتواند به سرشت پاک و الهی خود بازگردد؛ زیرا این گناه ذات انسانی‌اش را خراب، و سرشت او را فاسد کرد. بر اثر گناه آدم، گناه به جهان وارد شد و با آن تمام نتایج گناه به وجود آمد. (رومیان ۵: ۱۲-۱۹، اول قرنتیان ۱۵: ۲۱، ۲۲) تمام مردم ذاتاً فرزندان معصیت هستند. (فیلیپیان، ۳: ۲) گناه او، حتی باعث انتشار مرگ در سراسر جهان شد. (رومیان، ۶: ۱۲-۱۳) خداوند برای نجات نوع انسان که در بند و اسارت گناه است، خود قیام نمود و کلمه ازلیه و یگانه فرزند خود را که با او هم ذات است به شکل بشری پاک و خالی از گناه در میان انسان‌ها ظاهر ساخت و او را فدای بشریت نمود. بنابراین نجات انسان تنها از طریق خداوند و به واسطه مرگ فداکارانه پسرش (عیسی مسیح) برای رهایی انسان محکوم به مرگ، تحقق یافته است و راه دیگری غیر از دخالت مستقیم خدا برای آن وجود ندارد. (اعمال رسولان ۴: ۱۲) رستگاری و نجات که به انسان شایستگی تدارک و جبران گناه را توسط عیسی مسیح می‌بخشد، خاتمه کار نمی‌باشد. «روح‌القدس» از طریق ماوا گزیدن در درون انسان، امر نجات را تداوم می‌بخشد. از نگاه مسیحیان حیات جاودانی در سایه اطمینان به نجات و تداوم آن صورت می‌گیرد و این اطمینان از طریق آگاهی از سکونت روح‌القدس در درون انسان است. (محمدیان، ۱۳۸۱: ۴۴۶)

با دقت در آموزه «نجات» در مسیحیت درمی‌یابیم که باورهایی «گناه ذاتی»، «گناه موروثی»، «تجسد»، «فدیه»، و «ماوا گزیدن روح‌القدس در انسان» از مؤلفه‌های آن است. از طرف دیگر چنان‌که بیان شد اساس مسیحیت، اعلام ایمان به نجاتی است که ارمغان مسیح برای بشریت می‌باشد. ساختار اعلام ایمان، سه‌گانه است؛ زیرا در مسیحیت



یک ایمان‌دار بر این باور است که موهبت نجات که در اصل از طرف خداوند می‌باشد، به وسیله کلمه ازلیه (عیسی مسیح) اجرا شده است و نیز ایمان دارد که عمل آمرزش و تقدیس پس از مرگ و رستخیز مسیح و بازگشت او به نزد خدای پدر به وسیله روح القدس ادامه خواهد یافت. پس در ساختار نجات مسیحی سه شخص به عنوان سه موجود الهی مؤثر می‌باشند. براساس اعتقادنامه شورای کلیسا که در سال ۳۲۵ م، در شهر فنیقیه منعقد گردید، مسیحیان باید به سه اقنوم اب، ابن و روح القدس معتقد باشند. آنان شرط نجات را در گرو ایمان به این آموزه دینی می‌دانند. (Eliade, vol 15, 1993: 54-55)

در این مرحله به بررسی معقولیت این باورهای بنیادین می‌پردازیم.

۱. تجسد^۹

یکی از اساسی‌ترین مبانی نجات‌شناسی مسیحی، «تجسد» است. تجسد اعتقاد به این است که خداوند در شخص عیسی مسیح تبدیل به بشر شده است. به خصوص در مسیحیت، اعتقاد بر این نیز وجود دارد که عیسی مسیح هم کاملاً بشر بوده است و هم کاملاً خدا:

«...او با این که ماهیت خدایی داشت، اما نخواست از اختیار و حق خدایی خود استفاده کند، بلکه قدرت و جلال خود را کنار گذاشت، و به شکل یک بنده درآمد و شبیه انسان‌ها شد. (فیلیپیان، ۲: ۶-۷) و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد. (یوحنا، ۱: ۱۴). من و پدر یک هستیم. (یوحنا، ۱۰: ۱۳)

در مورد سرشت حضرت مسیح، برداشت‌های مختلفی در کلیساهای گوناگون وجود دارد، «اما کلیت کلیسا به نتیجه‌ای واحد رسیده‌اند و آن اعتقاد به وجود دو ماهیت در یک شخص یگانه می‌باشد؛ یعنی ایمان به تجسد یافتن خدا در یک انسان به طوری که الوهیت و انسانیت در یک‌جا جمع شده‌اند. خداوند در حضرت مسیح تجسد یافت و او هم‌زمان، هم خدا بود، هم انسان. در مورد حضرت عیسی مسیحیان به دو جوهر جدا از هم معتقد نیستند. آن که از حضرت مریم تولد یافته، انسانی است که به واسطه روح القدس زاده شده و خدا در او تجسد یافته است.» (سرکیسیان، ۱۳۸۲)



لازم بود نجات‌دهنده، از زن و تحت شریعت متولد شود. لازم بود هم انسان باشد و هم خدا تا بتواند بین انسان و خدا واسطه شود و آنها را آشتی دهد. مصالحه فقط از طریق مجسم شدن، یعنی انسان شدن خدا، عملی می‌گردد. (تیسن، بی‌تا: ۱۹۶)

متداول‌ترین نقدی که بر تجسد وارد است، ناسازگاری درونی این مفهوم می‌باشد. چگونه می‌توان تصور کرد که بشر در عین اینکه یک بشر کامل است، کاملاً خدا باشد؟ آیا برای یک شخص عاقل، آگاه و زیرک تصدیق این آموزه ممکن است؟ صفات ذاتی انسان با صفات ذاتی خداوند قابل جمع نیست. انسان‌ها ذاتاً قدرت و علم محدودی دارند و دارای جسم و در معرض گناه هستند. خداوند ذاتاً قادر مطلق، عالم مطلق، فاقد کالبد جسمانی است و مرتکب گناه نمی‌گردد. بنابراین یک شخص واحد هرگز نمی‌تواند در آن واحد هم کاملاً بشر باشد و هم کاملاً خدا. این عبارت به شکل کلماتی است که معنای معینی ندارند؛ چون اینکه بدون توضیح گفته شود عیسای تاریخی، خدا نیز بوده است، به همان اندازه بی‌معنا است که گفته شود این دایره، که با مداد روی کاغذ رسم شده، یک مربع نیز هست.

از نظر کی‌یر کگور اصل بنیادین تجسد، یا حلول خداوند در بدن انسانی به نام مسیح، بر اساس معیارهای عقلی، به یقین یک مفهوم خودمتناقض است؛ زیرا حلول خداوند در بدن انسانی به نام مسیح به معنای ظهور خداوند در این جهان و در تاریخ انسان می‌باشد. اگر کسی بگوید این تناقض در الفاظ است که «خدا تاریخ داشته باشد»، کی‌یر کگور با گفته تروتولیان^۶ پاسخ می‌دهد: «من به همان چیزی که بی‌معنا و سخیف است معتقدم.» اگر کسی بگوید اعتقاد به خدا بودن عیسای ناصری، ناموجه و خنده‌دار است، کی‌یر کگور، با اقتباس از یک غیرعقلی مذهب، جواب می‌دهد: «دروغ‌ها و افسانه‌ها و داستان‌های عجیب و غریب جنبه احتمالی دارند، اما نه مبنا و بنیاد ایمان ما.» (پاپکین و... ۱۴۰۸: ۴۲۶)

اخیراً گروهی از منتقدان و نیز «بسیاری از استادان الاهیات مسیحی»، تکامل آموزه تجسد را در چارچوب یک جهان‌بینی ماقبل علمی می‌دانند... آنان نتیجه می‌گیرند این‌گونه



مدعیات دینی کهن که چه بسا در زمینه اصلی خود به خوبی معنادار بودند، بخش عمده مقبولیت خود را از دست داده‌اند. (پترسون و... ۱۳۷۶: ۴۶۴-۴۶۶)

تامس موریس (۱۹۵۲-) در پاسخ به این انتقادات کوشیده است عدم معقول بودن این آموزه را نفی نماید. او تصریح می‌کند که هدفش اثبات این امر نیست که عیسی فی الواقع کاملاً بشر و کاملاً خدا بوده است یا حتی نمی‌خواهد اثبات کند که همه مسیحیان موظف به ایمان و اقرار به تجسد خدا می‌باشند، بلکه هدف اصلی او تنها، نشان دادن معقولیت آن است. (همان: ۲۶۳-۲۶۸)

البته دلایل موریس از نظر کسانی که معتقدند قدرت و علم محدود، یکی از اوصاف ذاتی موجودی به مانند انسان می‌باشد، فاقد ارزش و اعتبار می‌باشد.

۲. فدیة^۷

مسیحیان از دیرباز اعتقاد داشته‌اند که ما به علت گناه اولین انسان‌ها (آدم و حوا) دور از خداوند متولد می‌شویم، و به علت رنج و مرگ عیسی مسیح بر صلیب، می‌توانیم دوباره با او آشتی کنیم؛ یعنی «مرگ مسیح کفاره گناه انسان می‌گردد. مسیح نه برای گناه خود بلکه به منظور نجات انسان، با مرگ کفاره خویش بر هلاکت و شیطان پیروز شد.» (Mircea, Eliade, vol 13, 1993: 420) در کلمات انجیل آمده است:

خدا عیسی مسیح را فرستاد تا مجازات گناهان ما را متحمل شود و خشم و غضب خدایان را از ما برگرداند. خدا خون مسیح و ایمان ما را وسیله‌ای ساخت برای نجات ما از غضب خود. (رومیان / ۳:۲۵)

به نظر آکویناس، گناهی که ما با آن زاده می‌شویم، سه اثر بر جای می‌گذارد:

۱. روحمان را آلوده می‌سازد و تمایلی فطری برای گریز از خداوند در ما به وجود می‌آورد؛
۲. ما اسیر شیطان، زاده شده‌ایم؛ یعنی علاوه بر تمایل فطری به گناه، شیطان هم می‌تواند قویاً در ما نفوذ کند؛
۳. ما به سبب گناهمان، چه فطری و چه گناهانی که خود مرتکب



شده‌ایم، استحقاق کیفر داریم؛ زیرا از فرمان خداوند تخطی نموده‌ایم. از نظر آکویناس، ابتلای در گناه، روی گرداندن از خداوند است و انسان را مستحق کیفر ابدی می‌گرداند. کیفر ابدی، دینی است که باید به دلیل گناه، به خداوند پرداخت گردد. هرچند که خداوند می‌توانست به حق انسان‌ها را از بار گناه آزاد کند، بدون آنکه خواهان هیچ جبرانی از ناحیه آنان باشد، اما مطالبه این دین حق، اخلاقی خداوند است. وی معتقد است که هیچ یک از ما نمی‌تواند دینی را که به علت گناهانمان بر ذمه داریم، ادا کند. ما انسان‌ها به صورت فردی و نه جمعی نمی‌توانیم زیانی را که از گناه آدم متوجه کل بشریت شده است جبران نماییم؛ زیرا به دلیل اینکه خداوند موجودی نامتناهی است، هر تعدی و تعرض به ساحت الوهی نیز ابعادی نامتناهی دارد. تنها راه این بود که خداوند خود این دین را ادا کند. او این کار را از طریق رنج و مرگ مسیح انجام داد. شأن والای مسیح به عنوان موجودی نامتناهی، کیفیت و کمیت عشق او و عظمت رنجی که برد، مرگ او را بسی بیش از آنچه برای ادای دین [آدمیان] لازم بود و مقتضی عدل خداوند بود، قرار داد. (پترسون و...، ۱۳۷۶: ۲۷۰-۲۶۹)

مطابق رأی آکویناس تنها کسانی که از طریق غسل تعمید از فدیة مسیح بهره‌مندند، می‌توانند کفاره گناه فطری را بپردازند و مجازات کسانی که این کفاره را نپرداخته‌اند، محرومیت از درک محضر خداوند است.

فیلیپ کوپین (۱۹۴۰)، آراء آکویناس را در خصوص آموزه فدیة مورد نقد و بررسی قرار داده است. وی به پیامدهای ناخوشایند این نظریه نیز اشاره می‌کند:

مطابق این نظر تنها کسانی می‌توانند کفاره گناه فطری را بپردازند که از طریق غسل تعمید از فدیة مسیح بهره‌مند گردیده‌اند. بنابراین دیگران به خصوص کسانی که پیش از غسل تعمید، مرده‌اند و یا کسانی که درباره مسیح چیزی شنیده‌اند، به طور ابدی از بهشت محروم می‌گردند. چه طور می‌توان مرگ مسیح را به عنوان بهایی برای ادای دین انسان تلقی نمود؟ شهودات اخلاقی گواهی می‌دهند اینکه شخصی برای جبران جرم شخصی



دیگر، جای او را بگیرد و از این طریق او را واقعاً از فشار تکالیف اخلاقی‌اش نجات دهد. تصور باطلی است. به عقیده کوبین پس از دقت در صحت شهودات اخلاقی، تصدیق خواهیم نمود مجازات عادلانه یک جرم سنگین را نمی‌توان به طور کامل به عهده یک فرد بی‌گناه نهاد. وی معقول بودن این آموزه دینی را که «مسیح تمام آن دینی را که به حق بر ذمه ما می‌باشد، از طرف ما پرداخت نموده»، نمی‌پذیرد. (همان: ۴۷۲-۴۷۴).

کوبین به عنوان یک مسیحی، با سعی خویش در معقول نشان دادن آموزه «فدیه»، چاره‌ای جز جرح و تعدیل رأی آکویناس ندارد. از نظر وی معقول نیست که رنج و مرگ مسیح، دین ما را به طور کامل ادا کند، بلکه رنج و مرگ او موجب رحم و شفقت خداوند می‌گردد. در نتیجه آن بخشی از دین ما را که قادر به ادای آن نیستیم، بر ما می‌بخشد. تلاش کوبین برای معقول نشان دادن آموزه «فدیه» کاملاً بی‌نتیجه است؛ زیرا وی سرانجام می‌پذیرد که خداوند با صفت رحمت و بخشش خود از گناهان ما چشم‌پوشی می‌کند.

بدیهی است که مفهوم دینی بخشش، با مفهوم فدیه کاملاً متفاوت است. سؤالی که به نظر می‌رسد این است که از ابتدا چه اشکال عقلی در قبول بخشش خداوند وجود دارد؟ آیا این بخشش تا آن اندازه نامعقول است که مسیحیت رایج، برای فرار از آن چاره‌ای جز تمسک به فدیه نداشته باشد!

اشکال دیگری که در تبیین حقیقت فدیه به سخنان آکویناس وارد است و از نگاه کوبین مخفی مانده است، نامعقول بودن نفس گناه جبلی است. چگونه می‌توان چیزی را که داخل در فطرت و سرشت انسان است، گناه قلمداد نمود؟ آیا اینکه گفته می‌شود انسان‌ها به خاطر گناه اولیه آدم، به صورت فطری گناهکار زاده می‌شوند، نامعقول نیست؟ از نگاه عقل، عقوبت بر گناه، زمانی صحیح است که انسان با وجود قدرت بر انجام گناه و یا ترک آن، جانب گناه را بگیرد و آن را انجام دهد. علم، قدرت و اختیار از عوامل مؤثر در ماهیت گناه می‌باشند، ولی در گناه فطری و جبلی هیچ یک از عوامل وجود ندارند.



۳. گناه ذاتی^۸

در مسیحت گناهای وجود دارند که از اراده انسان ناشی نمی‌شود. قدرت و توانایی انسان در اجرای شریعت شرط لازم برای ارتکاب گناه نیست، بلکه ناتوانی او نیز در عدم اجرای شریعت به دلیل سهمی است که انسان در گناه آدم علیه السلام دارد و حالت اولیه بشر نیست. (تیسن، بی تا: ۱۶۶) پس از گناه آدم و حوا، آثار فراگیر آن دامان نسل‌های بشر را گرفت و ذات انسان را فاسد گردانید. انسان‌ها در هنگام تولد ذاتاً فاسد و گناه‌کارند و این گناه در تمام شئون زندگی انسان وارد شده است. انسان برای نجات باید تولدی دوباره در مسیح پیدا کند، در غیر این صورت قدرتی برای تغییر وضعیت خویش نخواهد داشت. (همان: ۱۷۹) ضعف مفرط انسان پس از سقوط منشأ نظریه جبرگرایی گردیده است. انسان به دلیل سرشت فاسد خود. قدرتی برای بازگشت به سوی خدا ندارد، مگر فیض الاهی شامل حال او گردد. این اندیشه برگرفته از پولس است که می‌گوید:

اما چون خدا که مرا از شکم مادرم برگزید و به فیض خود مرا خواند، رضا بدین داد که پسر خود را در من آشکار سازد تا در میان امت‌ها بدو بشارت دهم.

بسیاری از عالمان و از میان آنان آگوستین تأکید بسیاری بر ناتوانی انسان در امر نجات خویش داشتند. (ا.گریدی، ۱۳۷۷: ۱۷۹) آگوستین «فیض الاهی» را تنها عامل سعادت انسان می‌دانست که بدون آن امیدی برای انسان برای نجات از گناه ذاتی وجود ندارد. کلمه اختیار در قرون وسطا نزد اهل اجتهاد دارای معانی گوناگونی بوده و در تفسیر آن اختلافات زیادی وجود داشته است. مسیحیت‌شناس و فیلسوف معاصر ژیلسون^۹ می‌گوید:

... در این مورد نیز اقوال پولس و آگوستینوس را می‌توان سرآغاز پیشرفت فکر به شمار آورد. پولس در مکتوب خود به رومیان خواستن و به‌جای آوردن را از یکدیگر تمییز داد و بر آن شد که یکی از آن دو می‌تواند بدون دیگری حاصل شود: «من می‌دانم که نیکی در من، یعنی در تن من، جای ندارد. نیکی خواستن در اختیار من است ولیکن نیکی کردن چنین نیست.» (رومیان، ۷: ۱۸) این تمیز در آثار آگوستینوس صورت قطعی به خود گرفت و خواستن و



توانستن از یکدیگر جدا شد... پی‌یر لمبارد،^{۱۰} متکلم و اسقف فرانسوی به دو گونه اختیار قائل بود: یکی انتخاب اختیاری امور بدون توجه به تفاوت آنها از نظر اخلاقی، دیگر انتخاب اختیاری که به رهایی و رستگاری می‌انجامید. وجه این ترجیح را به سهولت می‌توان دریافت: از یک طرف چنانکه قبلاً گفته شد انتخاب اختیاری امر طبیعی است و به همین سبب قابل سلب از انسان نیست و حال آنکه انسان اختیار خود را به نیکوکاری از دست داده است. (ژیلسون، ۱۳۶۶: ۴۸۲-۴۸۴)

پلاگیوس^{۱۱} روحانی بریتانیایی با اگوستین مقابله کرد و او را به جبرگرایی و سلب مسئولیت از انسان متهم نمود. وی این اعتقاد را به شدت محکوم می‌کرد که گناه آدم دامن‌گیر فرزندان او شده است و می‌گفت انسان‌ها مانند آدم آزاد خلق شده‌اند و می‌توانند خوب و بد را انتخاب کنند. (کرنز، ۱۹۹۴: ۱۱۱) او اعتقاد داشت فیض خداوند به همه انسان‌ها برای نجات کمک می‌کند، اما به شرط اینکه آنان با تلاش خود این قابلیت و شایستگی را در خویش به وجود آورند. (ا.گرییدی، ۱۳۷۷: ۱۷۸) جامعه مسیحیت عقیده پلاگیوس را نپذیرفتند؛ زیرا اندیشه وی بر آزادی اراده انسان و قدرت بر انتخاب خوب و بد، اساسی‌ترین آموزه نظام الهیات مسیحیت (منجی بودن مسیح) را رد می‌کرد و او را در حد یک راهنما تنزل می‌داد. (همان: ۱۸۶) در طول تاریخ مسیحیت، کلیسا همواره نظر اگوستین را بر پلاگیوس ترجیح داده است. (کرنز، ۱۹۹۴: ۱۱۲) پروتستان‌های مسیحی نیز دیدگاه‌های اگوستین را به طور کامل پذیرفته و فیض الهی را در نجات انسان تعیین‌کننده دانسته‌اند. (قس‌الأمیرکانی، ۱۸۸۸: ۱۲۵ و ۱۲۹)

۴. گناه موروثی^{۱۲}

مسیحیان می‌گویند خطای آدم به همه فرزندان او به ارث رسید؛ یعنی انسان‌ها همواره خطاکار زاییده خواهند شد و جزای انسان خطاکار نیز عقاب اخروی و هلاکت ابدی خواهد بود. این نظریه مسیحیت، از خداوند چهره‌ای خشن به نمایش می‌گذارد که در



ارضای قدوسیت خود، همواره درصدد گرفتن تاوان و یا انتقام از انسان‌ها می‌باشد، درحالی‌که خداوند در کتاب مقدس (عهدین) به صورتی دیگر معرفی شده است. حکایت عفو، رحمت و محبت خداوند در فقرات عهدین به دفعات مشاهده می‌گردد. در کتاب مقدس چنین آمده است:

کیست خدایی مثل تو که عصیان را می‌آمزد و از تقصیر بقیه میراث خویش در می‌گذرد (میکا، ۷:۱۸) ای جان من خداوند را متبرک بخوان و جمیع احسان‌های او را فراموش مکن که تمام گناهان را می‌آمزد. (مزامیر، ۱۰۳:۲)

از نظر مسیحیت رایج، خداوند آمرزنده گناه موروثی و گناهان دیگر انسان نیست. تنها از طریق مرگ مسیح (به عنوان فدیة)، گناه انسان‌ها بخشیده می‌شود. ولی این قابل پذیرش نیست و عقل انسان، آمرزش گناهان انسان از طرف خداوند را بدون فدیة تأیید می‌کند. تبعات گناه هر چند ضروری و اجتناب‌ناپذیر است و اهانت به ساحت خدا است، لکن خداوند در دایره مولویت خود می‌تواند پاداش فرمانبرداران را گسترش دهد و از خطای گناه‌کاران درگذرد و با مغفرت خویش گناهان و آثار آن را پاک گرداند.

سؤال و یا اشکال اساسی در آموزه گناه موروثی، این است که چگونه انسان‌هایی که در ارتکاب گناه اولیه آدم و حوا هیچ‌گونه حضور و دخالتی نداشتند، مسئول پیامدهای سوء این گناه شده‌اند و مستحق مجازات الهی خواهند بود؟

در قرون اخیر بسیاری از آزاداندیشان، اعتقاد به گناه فطری یا موروثی را نمی‌پذیرند. از نظر آنان انسان با پیروی از تعالیم عیسی علیه السلام می‌تواند از گناه آزاد شود. پیروان سوسینوس^{۱۳} (بنیان‌گذار مکتب سوسینیانیزم) اعتقاد دارند که انسان‌ها مانند حضرت آدم قادر به انتخاب نیک و بد می‌باشند. آنان آموزه گناه ذاتی و موروثی را امری خلاف منطق می‌دانند. (هورن، بی‌تا: ۳۹۰)

مؤاخذه و عقاب افراد بی‌گناه به جرم گناه فردی دیگر، نزد عقل ظلم می‌باشد. اعتقاد به گناه موروثی، با صفات عدل و رحمت خداوند که مورد پذیرش مسیحیت است، تضاد



دارد و با قبول آن جایی برای مغفرت و بخشش او باقی نمی‌ماند. آیا نزد خداوند عادل، حکیم و بخشنده، کیفر خوردن از میوه درخت بهشتی، بر فرض اینکه مخالفت با حکم شرعی خدا باشد، هلاکت ابدی و عذاب دائمی است؟

۵. تثلیث^{۱۴}

تثلیث یعنی یک وجود یا ذات الهی وجود دارد که در سه اقنوم (شخصیت) متمایز پدر، پسر، و روح القدس منکشف شده است. در اعتقادنامه آتاناسیوس چنین آمده است:

... مایک خدا را در تثلیث و تثلیث را در وحدت می‌پرستیم، بدون آنکه شخصیت‌های تثلیث را با هم مخلوط کنیم یا ذات هر یک را مجزا بدانیم... اگر چه پدر خداست، پسر خداست، و روح القدس هم خداست، با این همه نه سه خدا بلکه یک خدا وجود دارد... در این تثلیث هیچ یک از شخصیت‌ها بر دیگری تقدم و تأخر ندارد، هیچ یک از دیگری بزرگ‌تر و کوچک‌تر نیست، بلکه هر سه شخصیت با هم، ابدی و همواره برابر هستند. بنابراین، در همه چیزها، همان‌گونه که گفته شد، تثلیث در وحدانیت و وحدانیت در تثلیث باید پرستیده شود. برای این که نجات پیدا کنید باید در مورد تثلیث چنین بیندیشید. (تونی، ۱۳۸۰: ۱۴۸)

درک صحیح از آموزه «تثلیث» نیز امری ناممکن است. وجود اختلاف نظرها و تشتت آراء در تفسیر آن، گواه نامعقول بودن آن می‌باشد. دانشمندان مسیحی نیز خود به غیرقابل فهم بودن تثلیث اذعان نموده‌اند. از نظر ایشان تثلیث سرّی از اسرار الهی است که مسیحیان معمولی بدون اینکه آن را بفهمند باید بپذیرند. (Rutledge, 1983: 4)

آنان مسأله تثلیث و تبیین آن را یک معمای بسیار پیچیده می‌دانند و برای آسان کردن آن می‌گویند عقل بشر توان ادراک آن را ندارد. ویل دورانت در این باره چنین نقل کرده است: آتاناسیوس... اذعان کرد که در نظر مجسم ساختن سه شخص متمایز در وجود یک خدا اشکال دارد؛ ولی چنین دفاع کرد که عقل باید در برابر راز تثلیث سر تعظیم فرود آورد. (دورانت، ۱۳۷۰: ۷۷۰)

گرایش‌های مهم در مسیحیت رایج با اینکه اعتقاد به توحید ذاتی خداوند دارند، تثلیث



را نیز از اعتقادات اصولی خود می‌دانند. آنان به دلیل یکتاپرستی، خدا را دارای ذات واحد و براساس اعتقاد به تثلیث، به وجود سه اقنوم در مورد خداوند واحد باور دارند. مسیحیان در مسأله توحید همان باورهای دین یهود را دنبال می‌کنند. عیسی مسیح خود را دنباله‌رو آیین یهود می‌خواند. او به صراحت اعلام نمود که برای باطل کردن دین یهود نیامده، بلکه درصدد کامل نمودن آن می‌باشد:

عیسی فرمود: گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیاء را باطل نمایم، بلکه آمده‌ام تمام کنم؛ زیرا هر آینه به شما می‌گویم تا آسمان و زمین زائل نشود، همزه یا نقطه‌ای از تورات زائل نخواهد شد تا همه تورات واقع شود. (متی، ۵: ۱۷)

مهم‌ترین حکم آیین یهود، وحدانیت خداوند است. در انجیل آمده است که عیسی علیه السلام در این باره اعلام می‌دارد:

... اول همه احکام این است که بشنو ای اسرائیل خداوند، خدای ما، خدای واحد است. (مرقس، ۱۲: ۲۹)

همچنین در فقراتی از عهد جدید چنین آمده است:

و حیات جاودانی این است که ترا خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسد (یوحنا، ۳: ۱۷) ... و اینکه خدای دیگر جز یکی نیست؛ لکن ما را یک خداست که همه چیز از اوست (اول قرن‌تین، ۴: ۸ و ۶)؛ زیرا خدا واحد است... (اول تیموتائوس، ۲: ۵)

می‌دانیم که مسیحیت، کتاب تورات را جزء متون مقدس خود پذیرفته است و اعتقاد دارد دین یهود برای بشارت ظهور مسیح آمده است. مشکل اساسی این است که این کثرت چگونه با وحدتی که کتاب تورات اعلام کرده و مورد پذیرش مسیحیان نیز می‌باشد، قابل جمع است؟ چگونه می‌توان اعتقاد به توحید را با معنای حقیقی تثلیث در کنار هم قرار داد؟ آیا نظریه تثلیث، توحید به ارث برده شده از دین یهود را به خطر نمی‌اندازد و مسیحیت را به طرف آیین چند خدایی یونانی - رومی که خود مسیحیان با آن بارها مقابله کرده بودند، نمی‌برد؟



تیسن نویسنده مسیحی می‌گوید:

اعتقاد به تثلیث را باید از اعتقاد به وجود سه خدا و همچنین اعتقاد پیروان سابلئوس جدا بدانیم. اعتقاد به وجود سه خدا عبارت است از قبول کردن سه خدای جدا از یکدیگر. پیروان این عقیده معتقدند که این سه خدا دارای هدف و تلاش واحد می‌باشند در حالی که عقیده صحیح این است که خدا هم در ذات و هم در هدف و تلاش واحد می‌باشد؛ یعنی خدا ذاتاً یکی است... پیروان سابلئوس معتقدند که خدای واحد در تثلیث تجلی کرده است؛ ولی ذاتاً دارای تثلیث نمی‌باشد.» (تیسن، بی‌تا: ۹۶)

مهم‌ترین دغدغه عالمان مسیحی در طول تاریخ مسیحیت، نشان دادن سازگاری میان آموزه تثلیث و توحید بوده است، اما آنان در این راه هرگز موفق نبوده‌اند. برخی از دانشمندان مسیحی، تثلیث را در کنار توحید به گونه‌ای تبیین می‌کنند که منجر به یگانگی نسبی خداوند می‌گردد. آنان «تثلیث در عین وحدت» را در قالب خدای واحدی معنا می‌کنند که مرکب از سه عنصر می‌باشد. این سه عنصر از قدیم با هم وجود داشته و هرگز از یکدیگر جدا نشده‌اند. (ولفسون، ۱۳۶۸: ۳۴۶) این تفسیر اعتراف آشکار به مرکب بودن ذات خداوند می‌باشد و خود خلاف توحید حقیقی است که مسیحیت مدعی آن می‌باشد. مسلم است، مسیحیان میان اقانیم سه‌گانه قائل به نوعی تمایز حقیقی می‌باشند و ارائه هر گونه تصویری از این تمایز با توحید ناسازگار و تصور آن ناممکن خواهد بود. اگر سه اقنوم، سه شخص مستقل و مجزا باشند، وحدت و یگانگی خداوند چگونه تبیین می‌گردد؟ و اگر سه اقنوم شخصیت‌های مستقل نباشند، در این صورت آیا نمی‌توان گفت که تثلیث به معنای حقیقی آن نمی‌باشد؟

با این که در گذشته مرسوم بوده که در نوشته‌های عقیدتی ردپای تثلیث را در فقراتی از عهد قدیم نشان بدهند، اما امروزه مفسران و الهی‌دانان در اینکه در عهد قدیم نشانی از نظریه تثلیث وجود ندارد، با هم اتفاق دارند. همچنین الهی‌دانان و مفسران امروزی توافق دارند که در عهد جدید نیز هیچ‌گونه نشان روشنی از آموزه تثلیث وجود ندارد.

(Eliade, VOL 15, 1993: 54)



طبیعی است تلقی خداانگاران از شخصیت عیسی علیه السلام و اصرار بر صحت آن، پیامدهای سوء و جبران‌ناپذیری خواهد داشت.

نتیجه‌گیری

۱. برخی از آموزه‌های بنیادین مسیحیت مبهم، متناقض‌نما، بی‌معنا و خلاف عقل است و ناسازگاری درونی دارد.

۲. چون تعریف و تبیین «نجات» مسیحی تنها با چنین مفاهیم بنیادینی صورت می‌گیرد، با مبهم بودن این مفاهیم، نفس آموزه نجات نیز معنای خود را از دست خواهد داد. زمانی که بسیاری از مسیحیان امروز اعتراف دارند تصور روشنی از تجسّد ندارند، چگونه می‌توانند ادعا کنند معنا و مفهوم معنای نجات انسان، از طریق انسان شدن خدا، برای آنان قابل درک است و باید به آن ایمان داشته باشند؟ به خصوص در مورد کسی که در جستجوی دین یا مذهب است و تعهدی پیشین ندارد. آیا می‌توان از او تقاضای ایمان به امور فوق ادراک بشر نمود؟

۳. نه تنها میان یک نظریه دینی و آموزه‌های دیگر آن دین، وجود هماهنگی و انسجام امری ضروری است، بلکه میان نفس اجزاء تشکیل دهنده آن نظریه نیز، باید سازگاری وجود داشته باشد. عدم وجود این شرط، صحیح نبودن آن نظریه و یا دیگر نظریات آن سنت را نشان می‌دهد. بنابراین با وجود هرگونه ناسازگاری در آنها، خواه در اجزاء و یا در ارتباط با یکدیگر، اساس دین مورد تردید قرار خواهد گرفت. باور به تثلیث که مبتنی بر الوهیت مسیح است، چالشی بسیار جدی در نظام الهیات مسیحیت به‌شمار می‌رود؛ زیرا نامفهوم، غیر عقلانی، خودمتناقض و در تضاد با آموزه توحید می‌باشد.

۴. اگر عقل از جایگاه داوریش نسبت به مبدأ و امور مربوط به آن بازداشته شود و گزاره‌های دینی خلاف عقل و بی‌معنا را بپذیرد، «ایمان‌گرایی» نیز سودی ندارد؛ زیرا ایمان صحیح از ایمان غیر صحیح مشخص نمی‌گردد. در این حال میان ایمان به خداوند



واحد و ایمان به بت‌ها فرقی باقی نمی‌ماند. در نتیجه ایمان، بی‌فروغ و در انتخاب خدایان متعدد و متفرق، حیران و سرگردان می‌ماند. در حقیقت، ایمان با از دست دادن سنگر عقلی خود بزرگ‌ترین آسیب را خواهد دید.

پی‌نوشت‌ها

1. Fideism
2. Kier Kegaard (1813-1855).
3. Thomas Aquinas (1225-1274).
4. Salvation
5. INCARNATION
6. Tertullian.
7. ATONEMENT
8. ORIGINAL SIN
9. Etienne Gilson (1884-1978)
10. Pierre Lombard (1100-1160).
11. Pelagius (355-425)
12. IMPUTATION
13. Socinus (1604-1539)
14. TRINITY

منابع

۱. اُگریدی، جوان، (۱۳۷۷) مسیحیت و بدعت‌ها، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
۲. پاپکین، ریچارد، و اروم استرول، (۱۴۰۸ هـ.ق) کلیات فلسفه، سید جلال‌الدین مجتبوی، تهران انتشارات حکمت.
۳. پترسون، مایکل و ویلیام هاسکر، بروس رایشنباخ و دیوید بازینجر، (۱۳۷۶) عقل و اعتقاد دینی، درآمدی بر فلسفه دین، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، چ ۱، تهران، طرح نو.
۴. تیسن، هنری، (بی‌تا) لاهیات مسیحی، مترجم طاهه وس، میکائیلیان، تهران، انتشارات حیات ابدی.



۵. دورانت، ویل، (۱۳۷۰) *تاریخ تمدن*، ترجمه حمید عنایت و پرویز داریوش و علی اصغر سروش، ج ۳، تهران، شرکت افست.
۶. سرکیسیان، سبوه، (۱۳۸۲) *اسقف اعظم، فصلنامه هفت آسمان*، شماره ۱۹.
۷. ژیلسون، اتین، (۱۳۶۶) *روح فلسفه قرون وسطی*، ترجمه علی مراد داودی، ج ۱، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۸. _____، (۱۳۷۵) *مبانی فلسفه مسیحیت*، ترجمه محمد محمدرضایی و سید محمود موسوی، قم، بوستان کتاب.
۹. قس، جیمس انس الأمير کانی، (۱۸۸۸) *نظام التعليم فی علم اللاهوت القويم*، جلد ۲، بیروت، مطبعة الامیر کانی.
۱۰. کرنز، ارل، (۱۹۹۴) *سرگذشت مسیحیت در طول تاریخ*، ترجمه آرمان رشدی، شورای کلیساهای جماعت ربانی، آموزشگاه کتاب مقدس.
۱۱. کونگ، هانس، *پولس و گسترش مسیحیت*، ترجمه احمدرضا مفتاح، هفت آسمان، شماره ۱۶.
۱۲. محمدیان، بهرام (ویراستار و مسئول گروه ترجمه)، (۱۳۸۱) *دائرة المعارف کتاب مقدس*، تهران، سرخدار.
۱۳. هورن، ویلیام، (بی تا) *راهنمای الهیات پروتستان*، تهران، شرکت انتشاراتی علمی و فرهنگی.
۱۴. ولفسون، هری اوسترین، (۱۳۶۸) *فلسفه علم کلام*، انتشارات الهدی.
15. Hick. John. "faith" in *Encyclopedia of Philosophy*, Paul Edwards(Ed). Vol.3. p.165.
16. Hick, John, (1974) *FAITH AND KNOWLEDGE*, printed by William Collins Sons & Co Ltd Glasgow.
17. Mowry Locugna. Cathrine. "Trinity" in *Encyclopedia of Religion*. Mircea Eliade(Ed). vol .15.
18. *The Encyclopedia of Religion*. vol 15.
19. Watt. W. Montgomery, (1983) *Islam and Christianity Today*. London. Routledge and kegan paut.
20. Eliade. Mircea. *the Encyclopedia of Religion*. soteriology. vol 13